

# مکتوب

آقای مدیر محترم در آن مجله شریفه مقاله اے بامضای گمنام  
 انتشار یافت که از مقاله آقای کسروی انتقادی شده بود  
 آقای کسروی تا بحال چهار مکتوب و مقاله در قبال آن نوشته اند  
 دو در مجله ارمان و یکی در یکی از جراید و دیگری در مجله شریفه ارمان  
 و در ضمن آنها بدون بردن نام من اشاراتی انتقاد آمیز بمقالات سابق  
 و لاحق من نموده و از آنجمله یکی اینست که من در يك مقاله ای  
 سوسیالیست را بجای سوسیالیزم نوشته ام یا بعکس . . . . و دیگر  
 آنستکه من در حاشیه کتاب پهلوی که ملک ایشان بوده است ، برخی  
 از لغات پهلوی را غلط ترجمه کرده و نوشته ام از قبل بخت بجای  
 برآه - شرم بجای شلم - بر سرے بمعنی بعلاوه و غیره . . . و  
 دیگر آنکه من شهر « بمپی » را با کوه آتنا اشتباه کرده ام -  
 و این دو سه مطلب را در دو صفحه مجله ارمان با آب و تاب  
 بسیار گنجانیده اند .  
 پس معلوم شد گناه اول من این بوده است که در بازده سال قبل  
 سوسیالیزم را بجای سوسیالیست در روزنامه نوشته ام ا  
 با آنکه انسان جایز الخطاست خاصه در زبانهای بیگانه و دیگر  
 برای کسیکه بیست سال عمرش را در نوشتن مقالات و گفتن اشعار  
 گذرانیده ، چنین سهوے - در صورت صحت - گناه او نخواهد شد  
 خاصه که پس از سالبان دراز آن را بچشم نویسنده بکشند - با وصف  
 ای جای تاسف است که این بهتان اصل هم ندارد و گویا نویسنده  
 محترم فقط بمسموعات خود که در آن اوقات غالباً جزء ترهات

بوده و جراید سیاسی هر روز مخالفین خود را با مثال آن اباطیل متهم میکرده اند ، اعتبار کرده و تجدید مطلع نموده اند .

مقاله ای که من در باب سوسیالیزم نوشته ام در نوپار هفتگی است - از شماره اول تا شماره ۹ آن روزنامه - و اتفاقاً در تمام آن مقاله لفظ سوسیالیست و سوسیالیزم هر يك بجای خود نوشته شده و مخصوصاً مدیر محترم ارمان بمرور آن مقاله برای تحقیق بر من منت نهادند (۱) و چنین زلتی که آقای کسروی نسبت داده اند دیده نیامد - تنها در اواسط آن مقاله یکی دو جا هست که (سوسیالیست) نوشته شده که ممکن بوده است آنرا سوسیالیزم هم نوشت ، و مقالاتی که صد بار در آن از لغات سوسیالیست و انارشیزم و کمونیست و ترجمه های آن - اجتماعيون - فوضويون - اشتراکيون ذکر شده چگونه ممکنست در میانه چنین اشتباهی دست دهد و اگر یکجا احیاناً چنین اشتباهی رویدهد ، بدیهی است از سهو مطبعه است ، و مطلبی

---

(۱) بر حسب اشاره دانشمند و نویسنده محترم آقای ملک الشعراء بهار این جانب بمرور مقاله مزبور پرداخت . اتفاقاً در یکی دو جای اواسط آن مقاله کلمه سوسیالیست با سوسیالیزم اشتباه شده است . این اشتباهات با اندازه ای از هم دور و غیر قابل اعتراض و دقت است که اگر هم اشتباه مطبعه ای نباشد باز در ترکیب و معنی آنها تغییر مهمی حاصل نخواهد شد . برای کسانی که به قواعد و زبانهای اروپائی آشنا هستند میدانند که در این جمله « معروفترین فلاسفه اجتماعی طرفدار اصول سوسیالیست در آلمان . . . » یا این جمله :

« آنارشیزم با اکثر احزاب عادی سوسیالیزم فرق دارد » اگر سوسیالیست در حنا اولی صفت اصول گرفته شود اشکالی نداشته و در جمله دومی میتوان احزاب عادی را منسوب به سوسیالیزم دانست یعنی احزاب عادی مربوط به ملک سوسیالیزم .

از این نوع ترکیبات در زبان های خارجی زیاد میتوان یافت و چنانکه دو جمله فوق را زبان فرانسه ، کلمه بکلمه ترجمه کنیم ابدأ در معنی آنها اشتباهی دست نخواهد داد . پ .

بیست که آرا موضوع جار و جنجال فرار دهند. خاصه بعد از ده  
یازده سال که آبهای اغراض سیاسی از آسیابها افتاده و مردم در روی  
حقایق اخلاقی و ادبی و علمی بحث میکنند. تا چه رسد که بقول  
اسابید السنه خارجه هر کاله نویسنده ای عمداً چنین بنویسد برخلاف بوده  
و در زبان فرانسه نظیر دارد.

و چنانکه قبلاً اشاره شد بر فرض صحت این مطلب نازه خواه  
گناه مطایع باشد و خواه گناه کاتب. قلی ندارد که امروز اسلحه  
دست آقای کسرو می شود . . . هیچکس در عالم مدعی عصمت نیست ،  
همه کس در همه حال اشتباه میکنند . اگر من در نوشتن يك لغت  
اجنبی سهو میکنم دیگران در نوشتن لغات فارسی سهو میکنند . . .  
و فایده انتقادات همین است که بار دیگر ازین سهوها روی ندهد ،  
لیکن چیزی که بقول خود کسروی یکروز در زمان خود انتقاد  
شده و جواب آن داده آمده . پس از ده سال باز گویه شدنش از  
حد طبیعی انتقاد خارج و در ردیف بد گوئی و دشنام دادن قرار  
خواهد گرفت . . .

اما قسمتی که مینویسد : « شهر یبعی را با کوه اثنا اشتباه  
کرده . . . » اینهم از همان قبیل است که گفته شد زیرا ابدأ شهر  
یبعی را با اثنا اشتباه نکرده و شعر چنین است :

( چونانکه بشارسان یبعی @ ولکان اجل معلق افکند )  
گوینده ابتدا بجای « ولکان » اثنا آورده و بعد در شعاره  
آینده آنرا اصلاح کرده است .

و تنها ترك اولائی که مرئکب شده آنکه اثنا را قلّه کوه  
( وزو ) فرض کرده - و اگر بنالیفات فاضل ترین مؤلفین از  
نظر خرده گیری مراجعه شود . نظیر این اشتباهات ناچیز فراوان

دیده میشود ، و ایکاش اشتباهات مدعیان و منتقدین من در همین حدود  
میبود و از آن تجاوز نمینمود !

اعتراض دیگر آنکه من در حاشیه کتابی پهلوی که ملک  
کسروے بوده است ، برات را که بمعنی برادر است ، برات  
بمعنی سند خوانده ام و شرم را که شلم بمعنی درود است شرم  
بمعنی حیا و نجات گرفته ام و بر سری که بعقیده کسروے بمعنی  
( بد ) میباشد برتر بمعنی کرده ام و غیره . . . .

اولا آن کتاب که میگویند ، مال ایشان نبوده و متعلق آقای  
دانش است که در نزد بنده و کسروے امانت بوده و پس از آنکه  
آقای کسروی بعلمت شغل قضاوت با من ترك آمد و شد کرد کتاب  
مذکور ( مهتون پهلوی ) در نزد مشارالیه باقی ماند .

در بین ایامی که آن کتاب بین ما مشاع و گاهی نزد من و  
گاهی نزد ایشان بود ، روزی در کنار صفحه ای از کتاب که بجهت  
همین کار آماده شده بود ، چند لغتی نوشتم ، و البته آنروز من  
و ایشان هر دو مبتدی بودیم و لغات و زاروش بمعنی لغات ارامی را  
درست نمی دانستیم مگر آنکه بفرضهنگ مراجعه کرده یا از استاد  
تحقیقی شده باشد . . . . و در همین ایام آقای کسروے که غالباً  
در خانه من تشریف میاورد ، بسبب گرفتن رتبت قضائی عالی از آمد

و شد با من یا کشید و بهانه را چیز دیگری قرار داد .

ضمناً این ترك مراوده وقتی شد که آن کتاب در بد  
تصرف ایشان در آمده بود .

این بود مقدمه حدیث کتاب پهلوی ملک طلق کسروے که

من در حاشیه آن چیزے نوشته بودم .

بعد نسخه اے از آن کتاب را جناب پروفیسور بهرام گور

بمن هدیه دادند . و پیش از آن هم نسخه های مفید دیگری از دوستان ساکن هندوستان برایم آمد و بحمد الله از مراجعه برفقا ( ؟ ) خلاصی حاصل شد . . . .

اکنون عین آن فصلی را که کسروے معتقد است من بخطا خوانده ام ، برای اثبات حقایقی چند و ضمناً استفادۀ عموم از آشنائی با طرز کلمات قصار پهلوی درین مقاله با ترجمۀ آن می نویسد :

عبارت اصل

تگت ( متن ) پهلوی : صفحه ۳۹ .

یونام یزدان

- ۱) خواستک ی تندورستی ویه .
  - ۲) و فرزند ی اهرایویه ویه .
  - ۳) و برات ی خوسرویه ویه .
  - ۴) بهرک ی خویشکار به ویه .
  - ۵) همباز ی زن نیوک ویه .
  - ۶) انبار ی پدشگرفک سانی و سولایت فریگی .
  - ۷) دوست ی روبان ی خوریش سانیویه .
- ره وینی تار ی گاسانیک .

پو هماک کار و دانستان راستیه بنیک ( بندک )

منشیه ویه : ۸)

پو دو گیهان ای بیعیه ویه ۹) ●●●

فرجفت پو درود ۱۰) ●●●

ترجمه :

۱) خواسته و تندرستی به ( توضیح آنکه در متن بعد از لفظ

خواستگ حرف ( ی ) که علامت ضافه است آمده ایکن بموجب  
ظاهر مطلب و هم بر حسب تحقیق اساتید ان ( ی ) گناه معنی ( و )  
عطف را می بخشد

( ۲ ) و فرزند مؤمن به .

( ۳ ) و برادر ( ؟ ) ( و ) خسروے به ( یکی از مواردیکه

ایراد گرفته اینجاست . در متن « برادر و خسروے به » است که  
ترجمه شد - لیکن پس از اندک ناامل معلوم میشود که لفظ ( برات -  
برادر ) در اینجا بی مورد است ، زیرا « برادر و پادشاهی به » - معنی  
ندارد - پس مترجم حدس میزند که بایستی اینجا تصحیفی در اصل  
شده باشد - و بهترین احتمالات همان است که من حدس زده ام ،  
باین معنی که لفظ ( برات ) مصحف ( بخت ) است نه چنانکه نوشته  
مصحف ( برات بمعنی سند ) و حرف ( راء ) بعد از حرف ( باء ) زاید  
است . چون هر گاه حرف ( ر ) از ( برات ) یفتد بقاعده اصول خط  
پهلوی ( بات و بخت ) خوانده میشود ، و نیز احتمال دیگر هم میرود  
که لفظ ( خسرویی ) مصحف ( خسرودی ) باشد یعنی تنها بعد از  
واو سرو بجای باء ( دال ) قرار داده شود ، آنوقت معنی چنین  
میشود ، ( بخت با نیکنامی به ) چونکه ( هو ) بمعنی ( خوب ) و  
( سرود ) بمعنی صبت و گفتار و حدیث است و هو سرودی یعنی خوب  
حدیثی و خوش ذکرے و نیکنامی و بقیده آفای پروفور هر تسفند  
احتمال دیگرے هم میرود و آن چنین است :

لفظ برات صحیح نیست ممکنست ( برات ) بمعنی شهرت باشد ،

آنوقت هم با خسروے سازگار نیست ، زیرا خسروی بدون شهرت  
میسر نیست -

بهر صورت ( برات ) بمعنی برادر بقول آفای کسروی در تمام شقوق درست

نمی آید ، و اگر در آن اوقات که من و آقای منتقد هر دو مبتدی بوده ایم ، من برات را مصحف بخت خوانده باشم ترك اولائی نکرده ام ( ۱ )

( ۴ ) حفاظ و خویشکاری ( انرژے زورمایه ) به

توضیح آنکه لغت ( بهرك ) که بعد ها ( پهره - فهره ) شده و معرب آن ( فهرج ) و نام نقطه ای در حدود بلوچستان و کرمان است - بموجب تحقیق علمای فن ، بمعنی حفاظ یا جان پناه میباشد . و ظاهراً همین است که ( باره ) شده است .

( ۵ ) انباز ( یعنی شريك ) زن نیکو به .

( ۶ ) انبار ( یعنی ذخیره و اندوخته ) گرفت ( یعنی ثواب ) به .

( ۷ ) دوستی روان خویش به . . . راننده گلسانی . . .

درین عبارت هم جای بحث است ، زیرا جمله : « ره وینتار گاسانیک » بطور منفرد بعد از یکی از کلمات منظم در آمده و بخوبی مقصود از آن مستفاد نمی شود . ره وینتار - ره ویندار - شاید از قبیل فعل ( رهی کردن ) باشد که با ( نار-دار ) که علامت صفت فاعلی است ترکیب شده ، و گاسانیک از ( گاه ها - وقت ها ) است که با علامت نسبت ( نیک ) ترکیب یافته ، بمعنی ابن الوقت ، و مجموع این جمله چنین معنی میدهد : ( رهجوی - راننده - کار فرمای ابن الوقت ) و در صورت صحت این قرائت بعقیده من بایستی کلمه ( نه ) بعد از جمله اول و قبل از جمله ثانی افتاده باشد - بدین معنی که : « شخص باید دوست روان خویش باشد - یعنی اهل معنی باشد [ نه ] راه جوی ابن الوقت »

و هرگاه گاسانیک را از معنی گاهان که نماز های دینی باشد بگیریم - محتاج بضمیمه کردن لفظ ( نه ) نخواهیم بود - آنگاه

جمله درست میشود باینمعنی که : « دوست روان خویش به » ره  
بین و ره جوی نماز گذار » که جمله دوم وصف لغت « دوست » باشد  
( ۸ ) به همه کار و دادستان ( یعنی قانون گذارے و قضاوت )  
راستی ، بنیک منشی « یعنی اصولی بودن » به .

در اینجا لفظ « بنیک » که بندگان هم خوانده میشود . از ریشه  
« بن » بمعنی اصل است که با « ی ک » نسبت ترکیب یافته است .  
( ۹ ) به دو جهان بی بیعی به .

ابی بیعی - یعنی بی بییم زیستن - و همان است که در قرآن  
میفرماید : لاخوف علیهم و لاهم یخزنون .

اتهی

( ۱۰ ) فرجامید به شرم

از اینجملات ، قسمتی که اعتراض معترض ممکن است وارد  
باشد شاید لفظ ( شرم ) باشد که در پایان فصل ترجمه شده بود :

« فرجفت به شرم » و آقای کسروی بعد ها شنیده اند که ( شرم )  
گزارش درود است و از ماده نلم و سلم و سلام است . و اگر چه  
من اینقسمت را چون صحیح میدانم بجائی مراجعه نکرده ام -  
لیکن در صورت صحیح بختلای خود اعتراف خواهم کرد - اعتراف  
بخطا در نزد عقل اسان تر است از برآشفتن و ناسزا گفتن !

اما در لفظ ( برسری تر ) در همان کتاب صفحه ۲۰ ، دو بار

این لغت آمده و من آنرا در همان صحیفه گویا ( بعلاوه ترو بالائر )  
معنی کرده و گفته ام که این لغت در ادبیات قدیم هم هست . ولیکن  
آقای معترض مدعی است که آن لغت بمعنی ( بد تر ) است . و میگوید  
که علمای فن آنرا چنین معنی کرده اند ! . . .

من که از علمای فن بسبب وضوح معنی آنرا پرسیده ام -

لیکن اگر هم پرسیده و آن را بمعنی ( بد تر ) ترجمه کنند .



آنانرا مصاب نمی شمارم . چه این لغت بعد از اسلام هم مورد استعمال داشته و بمعنی ( علاوه ) عربی است . و از مشتقات آن ( بر سر آمدن ) است که در برهان بدان بمعنی غلبه و افزونی و زیادتی کردن تصریح رفته - و لفظ ( بر سری ) بابای نسبت . وصفی ترکیبی و ثابت پذیرفته و در اشعار اساتید بجای ( علاوه - زیادتی - افزونی ) آمده چنانکه انورے فرماید :

در قصیده ( ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری )  
وارثان انبیا اینک چنین باشند کسوت

علم و تقوی بسی نهایت پس تواضع بر سری  
و در قصیده « ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعرے » :

یا رب از حکمت چو برخوردار بودی جان من

گر نبودے صاع شعر اندر جوامم بر سرے  
و در قصیده « ای چو عقل اول از آرایش نقصان بری » :

بایه گردون مسلم دور گسبتي زیر دست

و در قطعه « ای برادر گر مزاج از فضلہ خالی آمدی » :

قبل طبع از راه تسخیر است بسی هیچ اختیار

در جماد و در نبات آنگاه دریا بر سری

و فرید کاتب در مذمت انوری گوید :

گفت انوری که از اثر باد های سخت

و بران شود عمارت و که نیز بر سری (۱)

و نیز حکیم سنائی در قصیده :

ای سنائی بی کسه شو گرت باید سرورے

ور نه در ره سر فراز آند کز تیغ اجل  
هم کلاه از سرت بر بایند هم سر بر سری

و جای دیگر : جزء قطعات گوید :

چون بملك اندر بر آرد گستردی از مردان مرد  
داد او را تاج و تخت و ملك عالم بر سری

و پیش از آندو استاد عنصری فرموده است :

در قصیده : ایجهانرا دیدن روی تو قال مشتری

گر سکندر بر گذار لشکر یا جوج بر

کرد سدی آهنین آن بود دستان آورے

مر گروهی را که بالاشان بدستی پیش نیست

تیغ هندی بس بود سده نباید بر سری

از اشعار فوق و نظایران که دواوین اسانید بدان ناطق است

برای دانشمندان شکی باقی نخواهد ماند که کلمه « بر سری » با

همین ترکیب ثابت همه جا بمعنی ( بهلاوه ) است . نه بمعنی ( بد )

و حتی در تمام استعمالات فوق کوچکترین شباهت ای هم در معنی

اخیر که آقای کسروی مدعی آن میباشد یافت نمی شود - و اساساً

معنی ندارد که يك عبارت فارسی بدون دلیل معنی دور و غیر

متناسب با اصل و ریشه خود را بپنشد . زیرا این ترکیب از

لفظ ( سر ) گرفته شده و در قدیم چیزی را که روی چیز دیگر

میگذاشته و بران میفزوده اند ، بر سرے یعنی بر روی آن نهاده

شده - میگفته اند مانند سرباری و غیره و بعدها مجموع آن

ترکیب بحال امتزاج افتاده و بمعنی ( بهلاوه ) استعمال شده است

و هرگاه مستشرقینی باشند که آن را بمعنی بدتر بداتند بخطا رفته اند

اما مورد استعمال آن کلمه در متون بهلوی که

مبنای اشتباه معترض قرار گرفته . از اینقرار است :

نقل از متن کتاب تکت پهلوی :

صفحه ۵۰ : از سطر ۶ تا سطر ۱۱

### بنام یزدان :

بدر است آنکو خرد ندارد . رنجور است آنکس که

زن ندارد . بی نامست آنکو فرزند ندارد . دش ارژ ( یعنی بدارز

و بی بها ) است آنکو خواسته ندارد . سست است آنکو کس

ندارد . از این همه بررسی تر ( علاوه تر ) آکو روان ندارد .

فرچفت . . .

قسمت دوم : از سطر ۱۱ تا سطر ۲۰

### بنام یزدان :

دانائی را تاك نیست . رنگی ( یعنی حدود ) را نام نیست .

گستی را پایش ( یعنی پایدگی ) نیست .

دثیه ( یعنی بدی ) را نازش نیست . خواسته را بورژش

( برزش - بضم با یعنی نمو صوری است ) نیست . زندگی را

رامش نیست . زروان ( یعنی <sup>سیران</sup> و <sup>سار</sup> و <sup>سارو</sup> نیست . مرگی ( مردن )

را چاره نیست . زنان را <sup>خروج</sup> <sup>قیمت</sup> <sup>نانی</sup> خدای را همباز ( انباز -

شریک ) نیست . و از اینهمه بررسی تر آنکس که بعیرد و خدای

از وی خوشنوت ( خشنود ) نیست . و هرکو خدای از او

خشنوت نیست او را اندر بهشت بامیک ( بامی - روشن )

جائے نیست .

فرچفت ( فرجامید ) به شرم و شادی و رامش

اکنون گفتگو تمامست . با آن سابقه صریح ادبی و نقل گفتار

استادان که عالی التحقیق و بهتر از فلان انگلیسی یا فلان نبرزی

بریشه لغات فارسی واقف بوده اند آیا جای تردیدی باقی است که  
لفظ ( برسری ) بمعنی ( بد ) نبوده و نیست ؟

اگر هیچکدام از اسناد ادبی فوق موجود نمیبود و یا  
نوبسنده نیز مانند آقای معترض که با آثار ادبی مانوس نیست ، از آنها  
خبری نمیداشت ، تنها ذوق فطری و قواعد فقه‌اللسان و شناختن اصول  
لغات بایستی بما بفهماند که لفظ ( برسری ) بمعنی ( بد ) نیست  
و بمعنی بالا و برسر و سربار است - و اگر این علم و ذوق  
هم بما راهبری نمی نمود - بمحض مراجعه بمتن عبارات پهلوی  
مطلب روشن می شد - زیرا میگوید :

« . . . خدای را انباز نیست . و از این برسری تر آنکه  
مرده و خدا از او خشنود نیست و آنکه خدا از او خشنود نیست  
اورا اندر بهشت جای نیست »

هر گاه ما برسری تر را بدتر بخوانیم آن معنی قاعده نیز  
بخدا یاب ( دانائی ) باز میگردد . و معنی ندارد . . .

پس اگر من آن گاه را ( بدتر ) نخوانده و مانند برخی  
مردم گفته این و آن را چون با علم من مغایرت داشت پذیرفته  
و استعمال عنصری و انوری و ناطق بودن خود لغت و گواه  
بودن متن کتاب را دلیل ترجمه قرار داده باشم ، ایبا  
مستوجب ملامت ؟



آقای کسروی در همان مقاله اعتراض دیگری بر من  
کرده است که گویا من در سالهای گذشته بکسی اعتراض کرده  
ام که ( گرائیدن ) خطاست و ( گرویدن ) درست . . .

در اینجا میبایست اصل موضوع را اگر معترض بی غرض بود ذکر میکرد. چه گرائیدن جائی دارد و گرویدن جائی. و بدیهی است که اینرا بجای آن نمی توان استعمال کرد و چون اصل موضوع معلوم نیست و من هم آنرا یاد ندارم. بحث درین باب را بعد موقوف میداریم و مختصراً میگوئیم: گرویدن فعلی است معنوی و بمعنی پیروی کردن و ایقان آوردن و پیوستن عقیدنی است بکسی یا چیزی - ولی گرائیدن فعلی است صوری و بمعنی قصد کردن و رفتن و گاهی هم این فعل اخیر با ذکر مفعول مجازاً بمعنی دیگری از قبیل حرکت دادن و رواندن استعمال شده است. مثال اخیر:

مسعود سعد گوید:

کاری تراست بر دل و جانم بلا و غم  
از رمج آبداده و از یسغ سر گرای  
و نیز گوید:

ای بی هنر زمانه مرا بک در نورد

پوشکاوای سگ و والادل منسپهر مرا نیک بر گرای

فرخی گوید:

نخستم بر گرائیدی و سختم آزمون کردی

چو گفتم هر چه خواهی کی فسار از سر برون کردی

و در مثال گرائیدن بمعنی رفتن و توجه کردن ناصر خسرو گوید:

اینکه برنت گنج علم خداست چونکه سوی گنج علم او نگرانی

و در مثال گرویدن بمعنی پیوستن و پیروی منوچهری گوید:

به نیکوئی نگرانی گر همی بکس نگرے

بهردمی گرووی گر همی بکس گروے

معروفی گوید :

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاند در جهان بکس مگر و جز بفاطمی



و در خاتمه معترض را متذکر میشود که ایشان هر گاه بخواهند در جامعه محترم باشند ، بایستی در همان مسائلی که تحقیق کرده و تخصص دارند بحث کنند ، و در قسمت زبان و لغت و قواعد ادبی فارسی که از آن دورند بخود زحمت معارضه ندهند ، و اگر هم اعتراض و انتقادی در سبک نویسندگی خود از کسیکه اهل اطلاعات شنیدند غنیمت بشمرند ، و جدال و هتیکامه بر پا نمایند ، و دشنام ندهند ، زیرا هر کسی عاشق خیال و پای بند عزت نفس خویش است ، لیکن جماعت عاشق کسی نیست و تنها عشق و علاقه جماعت بحقایق ثابت است ، و کسی که زبان دارد راضی نخواهد شد با خلیل مبحث و هابوئی حتی او را باطل سازند ،



مطلب دیگر که جناب کسروی در مجله آرمان بمن نسبت داده که مستحق باز گویه و قضاوت عمومی ملت ایران است ، آنستکه در ضمن سایر نسبتها تقریبا چنین می نویسد : قصیده فلان شاعر شیروانی را بنام خود در روزنامه نوشتن و غزل فلان شاعر ترشیزی را هم بنام خود برداشتن ۱۰۰۰ الخ  
من مدتی بود میل داشتم کسی که این شهرت‌ها را میدهم بشناسم . روزی یکی از فضایی شیرازی بمن گفت در انجمن ادبی شیراز ذکر تو میرفت و مکرر می شد ، شخصی خراسانی که بسمت ریاست یکی از دوایر بشیراز آمده بود ، تو را منکر شده و گفت اشعار بهار از بهار شیروانی است . و دیگران بروی حجتها

گرفتند و آنشخص خجل شده دم فرو بست .  
در طهران هم این ترانه مضحك بسکی دو جا از قول همان

شخص معهود - که ازرقای همسال من بوده وازراه سیاست بامن  
مخالفتها و همچشمی هائی داشت و امروز بسکیما لری مشغول  
شده است - شنیده شد . لکن قابل توجه قرار نگرفت . چه مطلب  
ناپخته تر از آن بود که بتوان توجهی بدان معطوف داشت .

اکنون این زمزمه را آقای کسروی نیز بعنوان آخرین  
ضربت و بجرم انتقادی که گمنامی از وی و نوشته های وی  
کرده - در مجله آرمان با نهایت بی مرونی تجدید ساخته و شاعری  
ترشیز را هم بر آن افزوده است .

چون برخی مردم ایشان را مورخ می شمارند و ناچار مرد  
مورخ بایستی گفته هایش متکی باشد بر حقیقت و از حب و بغض  
و عواطف پست و تعصبات کبود کانه بری باشد . من از مشارالیه  
میخواهم که برای اثبات این نسبتی که بمن داده توضیحانی  
بدهد و نیز شاعر ترشیز می که غزل او را من بنام خود نشر داده  
ام بمردم معرفی نماید و قصابی را که از بهار شیروانی میداند  
نام برد و بنویسد که اینها از روی چه مدرکی است .

بهار شیروانی در طهران مرحوم شده و عیالی داشته است  
کردیه و بطریقیکه مرحوم ایرج میرزا نقل میکرد پس از مرگش  
زنش دارائی و کسب و اشعار او را بر گرفته و بسکردستان  
آذربایجان که از همانجا بود رفته است و آقای حیدری نماینده  
مجلس که شخصی شاعر و از شاگرد های مرحوم بهار شیروانی  
میباشند نیز از سر گذشت بهار واقف اند

چه مناسبتی بین من و بهار شیروانی است و کدام وجدان

قبول دارد که دیوانش را من که شاید در سال مرگ او وجود  
نداشته ام ربوده و هر چه شعر گفته و میگویم ، خواه  
اجتماعی خواه سیاسی - خواه برای مشروطه - خواه برای  
وطن ، همه را انشاعر پیش گوئی کرده و بمن میراث  
سپرده است ؟

ایا هر گاه کسی بخواهد با دیوان دیگری ناعر شود  
این درجه نمیداند که لا اقل برای پی گم کردن ، تخلص آنشاعر  
را بر خود نگذارد ؟

سبحان الله این چه خوئی است ! ...



در مقاله دیگر باز چیز ها نوشته و راجع بکتاب (التنبیه)  
ایردات عجیب و غریب وارد ساخته - و حال آنکه باید بداند  
نسخه اصل آن کتاب که متعلق به مدرسه مروی است مدتها  
پیش از آنکه بدست ایشان بیاید توسط سید احمد نجفی در نزد  
من امانت بوده ، و من که شرح آن کتاب را نوشته ام لازم  
بود که وصف نسخه اصلی و احوال آن را در آن اصل است و نسخه  
کسرویه فرع و معلوم بهم نیست اصلاحاتی که کرده اند تا  
چه اندازه مرضی مؤلف است ، ازین گذشته ذکر نسخه ایشان  
هم شده است ، و عجب دارم ازین خوی عجیب که راضی  
نیستند با بردن نام نسخه ایشان ذکر می هم از نسخه اصل بشود !



اما سئوالانی که در مقاله دیگر ارمان از گننام کرده اند  
که آیا سکه گرزوس را کجا دیده است ، و شیر های کاشی  
شوش را خودش در موزه لوور تماشا کرده یا نه و غیره



بقدری عفودانه و بی فایده است که بمشاجرات مبتدیان شبیه تراست  
 شرح سکه گرزوس را در ماه نوامبر ۱۹۲۲ جیریده  
 « Dernière Heure » منطبعه بلژیک نوشت و در شماره ۱۱ نوها  
 هفتگی منتشر شد .

شیر های دیوار کاشی شوش و شیر و گوزن و غیره را  
 در کتب دموورگان و فهرست های موزه لور و چندین کتب و  
 رساله که در باره حفريات شوش نشر شده و کودکان ایران هم  
 دیده اند . می توانند پیدا کنند و بقدری مشهور است که محتاج  
 بکنج کاری نبوده و نیست ...

راجع به « تندیس » بمعنی مجسمه ، گذشته از فرهنگ ها  
 لغت تندیس به معنی ورد زبان مردم کرمان است اگر باور  
 ندارند از مردم آنجا پرسند و هر گاه در لغت پیکر هم  
 تردیدی دارند بکتیبه اردشیر مراجعه کنند مطلب آشکار  
 خواهد شد و دیگر محتاج نخواهند شد تندیس را بجای پیکر و  
 پیکر را بجای تندیس استعمال فرمایند .

در پایان مقال بآن آقای عزیزینا تذکر میدهم که مطابق  
 اطلاعاتی که از حال من در این مراسم هم عزلت و کناره گیری و  
 انقطاع من ببخشایند و هر گاه دیگران ایشانرا به آزار من تحریص  
 کنند تن در ندهند و دیگری را برای همبردی بر گزینند ، چه  
 بقول نظامی : « همانا فرض نرزین کار دارم » م . ب



گل خون - درخت انقلاب

بهستان معارف کادر آنجا \* بنای معرفت ازین خراب است  
 دوشاخ ارغوان دیدم که کونی \* گل خون و درخت انقلاب است !

( رسا )